

۳ تاریخچه _____

۳ ایران باستان _____

۳ سازمان _____

۳ وقت تحصیل _____

۴ آغاز و مدت تحصیل _____

۴ معلمین _____

۴ برنامه _____

۵ روش _____

۵ آموزش عالی _____

۵ پیامدها _____

۵ آموزش و پرورش بعد از اسلام _____

۶ سنت نبوی _____

۶ ابن سینا (۴۲۸-۳۷۰ هجری) _____

۶ آغاز و مدت تحصیل _____

۷ برنامه _____

۷ معلمین _____

۸ ابوعلی مسکویه رازی (متوفی ۴۲۱ هجری) _____

۸ کیکاووس بن اسکندر (۴۸۰-۴۱۲ هجری) _____

۸ برنامه _____

۹ روش _____

۹ نظام الملک (۴۸۵-۴۰۸ هجری) _____

۹ امام محمد غزالی (۵۰۵-۴۵۰ هجری) _____

۱۰ سازمان _____

۱۰ برنامه _____

۱۰ روش _____

۱۱ معلمین _____

۱۱ خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲-۵۹۷ هجری) _____

۱۳ برنامه _____

۱۳ روش _____

۱۴ شهید ثانی _____

۱۴ از فتنه مغول تا ظهور صفویه و دارالفنون _____

۱۶	تجدید حیات در اروپا
۱۸	تاسیس دارالفنون و مدارس جدید (۱۲۶۸ هجری)
۱۸	مدارس خارجی
۱۹	گشایش دارالفنون
۱۹	مدارس جدید
۲۰	سازمان و برنامه مدارس
۲۰	تاسیس وزارت فرهنگ
۲۰	آموزش عمومی
۲۱	تربیت معلم
۲۱	سازمان آموزشگاه ها از صدر اسلام تا کنون
۲۱	مسجد
۲۲	مکتب
۲۳	خانه
۲۳	مدرسه

تاریخچه

ایران باستان^۱

در ایران باستان منظور عمده از تربیت این بود که کودک را عضو مفید جامعه بار آورند. در اوستا فصل مخصوصی به نام "هوسپرم نسک" وجود داشته که درباره تربیت اطفال توسط پدر، لاله و طرز تعلیم آنها و همچنین اوصاف معلم بوده و در اثر انقلابات و حوادث ایام از بین رفته است و تنها خلاصه ای از آن در کتاب دینکرد باقی مانده است.

در ایران باستان سه منظور عمده از تربیت طفل داشته اند. (۱) خدمت به اجتماع. (۲) خدمت به خانواده و رفع مسئولیت از پدر و مادر. (۳) بهبودی حال و برتری بر دیگران.

سازمان

خانواده، آتشکده یا آتشگاه و آموزشگاه درباری به پرورش اطفال می پرداختند. در عصر ساسانی، دبستان و دانشگاه بر آنها افزوده شده است.

آموزشگاه درباری مخصوص شاهزادگان، پسران نجبا و اشراف و اعیان بود و برای دولت خدمتگزار تهیه می کرد.

آموزشگاه به چهار بخش کودکان، جوانان، مردان و سالخوردگان تقسیم می شد و هر بخش به دوازده قسمت تقسیم می گردید.

وقت تحصیل

هر روز از سحر تحصیل آغاز می شد. "استرابون" جغرافی دان و مورخ یونانی در قرن اول میلادی نوشته است: "ایرانیان قدیم کودکان را پیش از برخاستن آفتاب بیدار می کردند".

^۱ - بخش عمده ای از این قسمت تلخیصی آزاد از تاریخ فرهنگ ایران. دکتر عیسی صدیق. انتشارات دانشگاه تهران.

آغاز و مدت تحصیل

"هرودوت" و "استرابون" آغاز تحصیل را از پنج سالگی نقل می کنند. "افلاطون"، "دینکرد" و "شاهنامه" آغاز تحصیل را از هفت سالگی نقل کرده اند.

نهنش همی داشت تا هفت سال	یکی شاه فش گشت با شاخ و بال
بیاورد فرهنگیان را ز شهر	کسی کش ز فرزانی بود بهر
نشستن بیاموختش پهلوئی	نشست و سرافرازی و خسروی

طفل تا ۱۵ سالگی به معلم سپرده می شد و به تحصیل می پرداخت. (پند نامه بزرگمهر). هرودوت و استرابون برای شاهدگان و پسران اشراف سن تحصیل را بیست و ۲۴ سالگی نوشته اند.

معلمین

در آموزشگاههای درباری عموماً شاهدگان و استادان به تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان می پرداختند و به دلیل انتساب به مقام پادشاهی، حیثیت و شان زیادی داشتند. آموزگاران دیگر "مغ" ها بودند که از طبقه روحانی بودند.

مقام معلم بسیار شامخ بود به طوری که در "اوستا"، "زرتشت" معلم خوانده شده است. (یسنا، فقره ۹، بند ۲۸).

رابطه میان معلم و شاگرد بر پایه مهر و اخلاص بود. و در مرتبه چهارم پس از محبت پدر و مادر و فرزند، بین دو برادر، داماد و پدر زن قرار داشت. (مهر یشت، کرده ۲۹، ترجمه پورداود، ص ۴۸۷).

برنامه

برنامه شامل: الف) پرورش دینی و اخلاقی. ب) تربیت بدنی. ج) خواندن و نوشتن و حساب برای طبقات خاص.

در پند نامه بزرگمهر اشاره شده است که هر کس یک سوم شبانه روز را صرف تربیت دینی کند... تمام مردم هر قدر می توانند باید در این راه کوشش کنند و در آموزشگاه دینی تربیت شوند. (نوابی، پند نامه زردشت، ص ۱۵ و ۱۸)

در دین زرتشت، ناخوشی منسوب به اهریمن است. آنان بر تاثیر متقابل قوای روحانی و جسمانی تاکید داشتند. طبق "شاهنامه"، تالیفات "هرودت"، "گزنفون" و "استرابون" اسب سواری، تیراندازی، شکار، چوگان بازی، زوبین اندازی و شنا را به اطفال می آموختند.

تقریباً از قرن هفتم پیش از میلاد، خط میخی با ۳۹ حرف در ایران معمول شد که برای نوشتن روی سنگ و فلز و یا لوح ها به کار برده می شد. برای نوشتن نامه های اداری و اسناد بر پاپيروس و یا پوست حیوانات از خط "آرامی" استفاده می شد که به مرور از آن خط "پهلوی"، "فرس قدیم" و "پهلوی اشکانی" و ساسانی پدید آمد.

علاوه بر خواندن و حساب کردن، گاه شماری و جغرافیا نیز در آموزشگاه‌ها به افراد خاص آموزش داده می‌شد. در کتیبه‌های تخت جمشید و آثار باقی مانده از دوره ساسانی، ارقام، اعداد، اوزان، مقادیر، تاریخ و اسامی شهرها و کشورها مشاهده می‌شود. (مصطفوی، سید محمد تقی. ترجمه الواح گلی تخت جمشید. ۱۳۲۹)

روش

برخلاف آن که انتخاب آموزگار، روش تحصیل و آموختن آزاد بود، در ایران باستان دولت از روی نقشه و تعمد، عقاید خاص به کودکان القاء و عادات معینی را در آنها ایجاد می‌کرد. به عبارتی قالب خاصی به اطفال تلقین می‌شد. مانند این که شاه به خواست خدا به سلطنت رسیده و نماینده او بر روی زمین است.

بنا به نوشته "استرابون" سحرگهان با صدای آلات و ادوات برنجی از خواب برمی‌خواستند، در میدان به دسته‌های پنجاه نفری تقسیم می‌شدند و به سرکردگی یکی از پسران شاه یا استانداران حدود یک فرسنگ می‌دویدند، سپس غذایی شامل نان، آب تره، شیرینی، انگبین و نمک می‌خوردند.

آموزگار ضمن تدریس قصه و حکایت می‌گفت و کارهای بزرگان و نام داران را شرح می‌داد. از شاگردان خواسته می‌شد تا درس روز قبل را با آوا و نفس بلند تکرار کنند تا سخنوری را بیاموزند.

عصرها به تربیت عملی، چون: نشانیدن درخت، آماده کردن سلاح، به کار بردن فلاخن و تیراندازی و... می‌پرداختند.

آموزش عالی

تردیدی نیست که ساخت راه‌ها، بناها، پزشکی و موسیقی مورد توجه بوده است. در دانشگاه جندی (گندی) شاپور به مباحثی چون: پزشکی و تشریح، فلسفه، ترجمه، هندسه و مساحی، هیات و نجوم پرداخته می‌شد. معمولاً شغل پدر را به کودک می‌آموختند و این را مایه سعادت جامعه می‌دانستند.

پیامدها

روش تربیتی در ایران باستان، آثار مثبتی چون: انسجام، اشاعه تمدن و فرهنگ، گسترش امپراتوری و برخورد مسالمت آمیز با سایر اقوام را در پی داشت. در مقابل، دستگاه آموزش و پرورش در انحصار طبقه خاص بود و بخش اعظم مردم از تحصیل در مدرسه محروم بودند. ایراد دیگر آموزش و پرورش در آن دوره القای حس فرمانبردار و تسلیم کورکورانه در مقابل مقام پادشاه بود به طوری که با تغییر توانایی‌های پادشاه، شرایط مردم نیز تغییر می‌کرد. روحانیان درباری زرتشتی نیز با پیرایه‌ها و انحصار تعالیم به تشریفات کسل کننده و برقراری خشکه مقدسی‌ها و تلاش در حفظ جایگاه قدرت خود، موجب فشار بر مردم شدند.

آموزش و پرورش بعد از اسلام

تا قبل از ورود اسلام به ایران، اقوام گوناگونی به ایران حمله کرده بودند و حتی برای کمتر از یک قرن

سلوکیان بر ایران حکومت کردند. اما هیچ کدام از این موارد موجب گرایش ایرانیان به دین و آیین آنان نشد. ایران به یکباره به دست اعراب فتح نشد، لذا نفوذ اسلام را نمی توان به غلبه یک قوم بر قوم دیگر نسبت داد.

برخی از اعراب بسیاری از کتب غیر اسلامی را سوزاندند. حکومت اموی بر خلاف سیره نبوی، چندان به طلب علم پایبند نبودند و به دنبال افکار جاهلی خود، هنر نوشتن را ننگ می شمردند. برای آنان حفظ اقتدار، پرکردن خزانه و شرافت عرب بر غیر عرب اولویت بیشتری داشت. لذا رسیدگی به امور دیوانی و حسابهای دولتی را به غیر عرب واگذار کرده و عموماً ایرانی ها انجام می دادند. این امر تا دوره عباسی ادامه داشت.

این امر موجب شد تا در بسیاری از نقاط ایران زبان پهلوی تا قرن سوم هجری و برخی از کتب پهلوی تا قرن پنجم تدریس شود. برای مثال کتیبه برج لاجیم در سال ۴۱۳ هجری، در شمال شرقی زیراب، به دو زبان پهلوی و عربی است. نتیجه دوم آن که تا صد سال پس از هجرت کتابی در باب مذهب اسلام تالیف نشد و اخبار و احادیث سینه به سینه نقل گردید.

تعلیم و تربیت دینی در مساجدی که کم کم در شهرها بنا می شد، صورت گرفت. در نهایت در دوره عباسی بود که به اهل علم و فضل توجه بیشتری صورت گرفت.

سنت نبوی

پیامبر اسلام (ص) به پیروی از فرامین الهی، تاکید و تکیه زیادی بر تعلیم و تربیت داشتند. تاکید های گوناگون قرآن کریم بر تزکیه و تعلیم و اندیشه، برانگیخته شدن حضرت رسول به عنوان معلم، آزادی اسیران به شرط آموزش خواندن و نوشتن، تشویق مسلمانان به اموختن از گهواره تا گور، تشویق به اموختن علم حتی از دور ترین نقاط، ایجاد مساجد که یکی از اهداف آن کارهای آموزشی بود، گوشه ای از توجه این دین به امر تعلیم و تربیت است.

دانشجویان به عنوان کار مطالعاتی، آیاتی از قرآن کریم، احادیثی از حضرت رسول اکرم، روایاتی از ائمه اطهار جمع آوری و ارائه می کنند.

ابن سینا (۴۲۸-۳۷۰ هجری)

نخستین دانشمندی که در ایران راجع به تعلیم و تربیت اظهار نظر کرده است، شیخ الرئیس ابوعلی سینا است. به عقیده ابن سینا منظور از آموزش کودک پنج چیز است: ایمان، اخلاق نیکو، تندرستی، سواد، هنر و پیشه.

آغاز و مدت تحصیل

طفل را تا شش سالگی از آن چه مورد تمایل اوست، همیشه محروم نکنند و چیزی که از آن تنفر دارد به او تحمیل ننمایند و الا کودک خشمگین یا مغموم یا ترسو و در نتیجه بیمار یا سست و بی رغبت به کار خواهد شد. زمانی که کودک شش ساله شد، پدرش باید او را به مکتب فرستد و تا چهارده سالگی به تحصیل گمارد.

در مکتب، کودک را نباید تنها گذاشت که ملول و دلتنگ گردد بلکه باید با اطفال خانواده های تجیب

محشور نمود تا در تحصیل بین آنها رقابت ایجاد شود و از یکدیگر آداب نیکو فراگیرند .

برنامه

برنامه تحصیل طفل در مکتب باید شامل : قرآن ، شریعات ، زبان ، اشعاری که متضمن آداب شریف و مکارم اخلاق است ، ورزش ، هنر و پیشه و هرچه که برای آموختن هنر و پیشه ضرورت دارد ، باشد .

تا سن چهارده سالگی نباید تمام وقت طفل صرف تحصیل شود . بلکه باید قسمتی نیز صرف ورزش گردد . راه پیمایی ، پرش ، توپ بازی ، طناب بازی ، دو ، کشتی ، اسب سواری ، شمشیربازی را توصیه می کند . گاهی هم باید او را آزاد گذاشت تا به کاری که دلپستگی دارد ، بپردازد .

همین که فرزند هنری آموخت و توانست از آن راه گذران کند ، پدر باید او را متاهل و خانه اش را جدا کند .

معلمین

آموزگار باید با دین ، درستکار ، خردمند ، منصف ، پاکیزه و موقر باشد . راه معاشرت بداند . به روش تعلیم و تربیت اطفال و تهذیب اخلاق آنها آشنا باشد .

معلم باید کودک را از کارهای زشت دور و با اقران خوب محشور سازد . گاهی او را تشویق و زمانی تهدید نماید و چنان که ترساندن نتیجه ندهد ، تنبیه کند .

به هنگام آموختن روبه معتدل داشته باشد ، یعنی نه خود را چنان بگیرد که طفل جرات پرسش و خواستن توضیح نکند و نه چنان ملایمت نشان دهد که طفل جسور شود و به بیانات و دستورهایی او توجه نکند و یا گفته های او را به منزلت نشمارد .

طفل را بشناسد و طبع و قریحه او را بسنجد و هوش او را بیازماید تا بتواند به موقع خود هنر و پیشه ای که متناسب با استعداد و ذکاوت اوست برایش انتخاب کند .

ذوق و شوق طفل را انتخاب هنر و پیشه رعایت کند . او را با استفاده از هنر و پیشه ای که آموخته است وادار کند تا عملاً به کسب معاش خوی گیرد .

بر حسب اقتضاء یکی از انواع تعلیم را یعنی : تعلیم ذهنی و صناعی و تلقینی و تادیبی و تقلیدی و تنبیهی در شغل خود به کار برد . تعلیم ذهنی آن است که یک موضوع کلی را برای شاگرد بیان کند و از آن کلی ، امر مجهول را معلوم سازد . مثلاً افزایش حجم آب در اثر انجماد و ایجاد فشار بر ظرف . تعلیم صناعی عبارتست از آموختن طرز استعمال افزار و آلاتی که برای هر صنعتی بایسته است . تعلیم تلقینی را برای یاد گرفتن از راه تلقین به کار می برند ، چون تمرکز دادن حواس و تکرار اشعار و یا اسامی گیاهان برای حفظ کردن آنها . مراد از تعلیم تادیبی آموختن عادات نیکو از راه پند و اندرز است . غرض از تعلیم تقلیدی آنست که شاگرد گفته های آموزگار را بی درنگ و بدون دلیل بپذیرد و البته معلم باید طوری رفتار کند که مورد وثوق و اطمینان باشد تا این گونه تعلیم ممکن گردد . بالاخره تعلیم تنبیهی آگاه ساختن شاگرد است از رموز و علل و آثار و حوادثی که روزانه مشاهده می کند ، چون علت سقوط اجسام یا نزول باران .

ابوعلی مسکویه رازی (متوفی ۴۲۱ هجری)

گفتار دوم از هفت گفتار کتاب "طهاره الاعراق" به پرورش کودک اختصاص دارد. به عقیده ابوعلی مسکویه، چنانچه پدر در فرزند خویش حیا و شرم بیند، باید بداند که نجیب است و سزاوار تادیب. پس نباید او را به حال خود واگذارد و اشخاص بی ادب و فاسد را به او راه دهد. پدر باید پیوسته نیکوکاران را پیش او بستايد و طفل چون کار نیک کند از او تمجید نماید و بر حرمت او بیافزاید و اگر کار زشت از او سرزند، شرمسار کند و از پرخوری و لذت‌ها و پوشاک رنگارنگ بر حذر دارد و کار کند که گرسنگان را بر خود مقدم شمارد و قناعت را پیشه خود سازد.

پس از فرا گرفتن این عادت باید ویرا ادب آموخت. داستانهای اخلاقی و دلکش را بدو داد تا حفظ کند و ویرا در کردار خوب ممد باشد. اشعار عاشقانه و فساد انگیز نباید به او آموخت.

هرگاه طفل کار بد کند، نباید به روی خود آورد و چنانچه تکرار کرد باید در خلوتش سرزنش کرد و کردار بد را در نظر او بزرگ مجسم ساخت. در سرزنش نباید مبالغه کرد ورنه کودک بی شرم شود.

از مطالب دیگر او، تعیین مقدار خواب و سختی و زبری رختخواب، عادت دادن به سرما در زمستان و گرما در تابستان، عادت ندادن به نرمی و آسایش، به کار نبردن سوگند و ناسزا در محاوره، تحمل چوب استاد، خوشرفتاری نسبت به کودکان دیگر، خوار شمردن زر و سیم است. او از تربیت شاهان قدیم ایران تمجید می‌کند که فرزندان خود را در ناز و نعمت بار نمی‌آوردند و زیر نظر اشخاص درستکار آرموده و در میان مردم تنگ معیشت آنان را پرورش می‌دادند تا عادت به سختی کنند.

کیکاووس بن اسکندر (۴۱۲-۴۱۸ هجری)

کیکاووس نوه قابوس بن وشمگیر ملقب به عنصرالمعالی در کتاب قابوسنامه نتیجه تجربیات و مطالعات خود را ارائه می‌کند. بیشتر نظرات تربیتی او در باب‌های ششم، بیست و هفتم و سی و یکم این کتاب است. بیشتر عقاید و نظرات او مربوط به خانواده‌های توانگر است که به استخدام استادان متعدد برای پرورش فرزندان خود قادرند. از این رو او سازمانی برای تعلیم تربیت پیش بینی نمی‌کند.

برنامه

به نظر کیکاوس بن اسکندر، برنامه تحصیلات باید جامع باشد و از هر علمی مقداری آموخته شود. قرآن، اخلاق، ادب و دانش، هنر و پیشه، به کار بردن سلاح، سواری، شنا. مراد او از ادب و دانش، زبان و ادبیات و عروض و تاریخ و زبان عربی و ریاضی است. غرض او از پیشه و هنر شغلی است که در پرتو آن بتوان گذران کرد و برای بعضی از آنها مانند پزشکی، کتاب درسی نیز تعیین کرده و ویژگی‌های کسانی را که بخواهند بوسیله این پیشه‌ها امرار معاش کنند شمرده و دستورهای عملی داده است.

کیکاووس آموختن پیشه را از واجبات می‌داند.

روش

کیکاووس معتقد است معلم باید با هیبت باشد و کودک را در صورت کاهلی بزند. تا وی بر تن خود کاملاً مسلط شود و تن را فرمانبردار خویش گرداند. چنانچه معلم طفل را بزند، پدر نباید شفقت برد ولی خود او نیز نباید شخصاً فرزند را تنبیه کند بلکه بوسیله معلم سیاست نماید تا کینه پدر در دل نگیرد. هرچه طفل می آموزد باید بدان عمل کند.

او به مصاحبت اهمیت می دهد و مکرر در ابواب مختلف توصیه می کند که کودک باید با نیکان و خردمندان محشور باشد و از بدکاران و بدنامان دوری جوید.

نظام الملک (۴۱۵-۴۰۸ هجری)

از لحاظ آموزش و پرورش بزرگترین اقدام حسن بن علی بن اسحاق ملقب به خواجه نظام الملک، تاسیس مدارس است. او در بسیاری از شهرها چون نیشابور، بلخ، هرات، خرگرد (خواف)، مرو، آمل، اصفهان، بصره، موصل و بغداد مدرسی برپا ساخت که از همه بزرگتر و مهمتر مدرسه بغداد بود که در ۴۵۷ هجری ساختمان آن آغاز و دو سال بعد گشایش یافت. او برای هریک از مدارس دهات و بازار و گرمابه و مستغلات دیگر وقف کرد که از درآمد آنها مخارج مدرسه، حقوق مدرسان و کارکنان از قبیل واعظان و کتابداران و خدمتگزاران پرداخت شود و به طلاب نیز راتبه و نفقه داده شود.

کارهای نظام الملک نهضت بزرگی در ممالک اسلامی ایجاد کرد به طوری که عده زیادی به تبعیت از او مدرسی برپا ساختند و موقوفاتی بر آنها گذاشتند. به طوری که در مدت کوتاهی در اکثر شهرهای ایران تعداد مدارس روبه فزونی گذاشت و شهرهایی هم که نظامیه نداشتند مانند ری، کاشان، همدان، گرگان، کرمان، یزد، بم، جیرفت و... دارای مدرسه شدند.

علمای بزرگی چون شیخ ابواسحاق شیرازی و امام محمد غزالی در مدرسه نظامیه بغداد تدریس می کردند. انوری و ظهیرفاریابی در نظامیه نیشابور، رشید و طواط در نظامیه بلخ و سعدی در نظامیه بغداد تحصیل می کردند.

امام محمد غزالی (۵۰۵-۴۵۰ هجری)

عمده نظرات غزالی در باب تعلیم و تربیت، در کتاب های کیمیای سعادت و نصیحه الملوک آمده است. محورهای عمده نظرات او به شرح زیر است:

طلب کردن علم بر همه مسلمانان فریضه است که هیچ مسلمان از جنس علم مستغنی نیست. اما علم یک جنس نیست و در حق هر کسی برابر نیست.

دل پاک کودک، چون گوهری نفیس است و نقش پذیر است. چون هر کار که عظیم بود تخم آن در کودکی افکنده باشند. باید توجه خاص به تربیت کودک داشت و از آغاز او را با ادب پرورش داد تا سخن در او چون نقش در سنگ پایدار بماند.

در اطفال حس تقلید قوی است و چشم آنها به رفتار معلم و گوش آنها بر گفتار اوست . بنا بر این آموزگار باید مراقب گفتار و رفتار خود باشد . با کودکان زیاد سخن نگوید . در حضور آنان با کسی مزاح نکند . با وقار و با هیبت باشد .

خرد مهمتر از علم است و مادر زاد است و چون امیری است که سپاهش قوه تمیز و فهم و فکر است و هرگاه عالم خردمند باشد علم را به کار بندد .

سازمان

غزالی نخست خانه و سپس مکتب را برای پرورش طفل ذکر می کند . اگر معلم متقی و نیکوکاری پیدا شد ، شاگرد باید وی را ظاهراً و باطناً احترام گذارد . شاگرد باید استاد را عزیز تر از پدر بداند زیرا پدر سبب زندگانی فانی است و استاد سبب زندگانی باقی .

برنامه

برنامه مکتب باید عبارت باشد از خواندن و نوشتن ، قرآن ، اخبار (تاریخ) و حکایات پارسایان ، سیرت صحابه و سلف ، اشعاری که شهوت برانگیز نباشد ، اخلاق ، ادب و روزی یک ساعت بازی .

برای تربیت طفل سه مرحله قائل است : وقتی طفل هفت ساله شد باید با مدارا وی را به طهارت و نماز خواندن دستور دهند. مرحله دوم وقتی که کودک ده ساله شد ، اگر تقصیر کرد باید تنبیهش کرد و کارهای بد چون دروغگویی و دزدی و حرام خوردن را در نظر او زشت جلوه داد و مذمت کرد . مرحله سوم زمان بلوغ است و در آن علل و اسرار آدابی که آموخته اند باید به وی گویند .

روش

کودک را باید از قراین بد دور نگاه داشت زیرا بیشتر فسادها از هم صحبت و رفیق بد بر می خیزد .

او را باید از حیث لباس و خوراک و وسایل خواب و استراحت ، به سادگی عادت داد .

مطالبی را که مفید و ضروری است باید بوسیله تلقین در ذهن و دماغ کودک وارد کرد .

تشویق باید یکی از وسایل پرورش کودک باشد .

کودک هرچه می آموزد باید بدان عمل کند .

معلم باید حتی الامکان با ترساندن طفل او را تادیب کند و چنانچه موثر نشد ، زدن را جایز می شمارد .

چون معلم او را بزند ، بگوید : تا فریاد و جزع نکند و شفیع نیانگیزد . و گوید : کار مردان تحمل است .

باید با کودکان به مهربانی و گشاده رویی رفتار کرد و از بازی آنان خوشحال شد و دل ایشان را خوش کرد .

زیرا "قرائی کردن و روی ترش کردن و خود را از چنین کارها گرفتن از دین نیست خاصه با کودکان ."

پدر باید حشمت خود را با فرزند نگاه دارد .

امر به معروف و نهی از منکر را مطابق شرع مقدس واجب می داند .

معلمین

معلوماتی که دبیران باید بیاموزند عبارتست از : طرز تحریر و انشاء ، جغرافیا ، حساب و هندسه و نجوم ، پزشکی و عروض و شناختن داروها ، اطلاع از منابع آبهای زیر زمینی ، تهیه قلم و طرز تراشیدن آن .

تاکید کرده است : سخن را کوتاه نویسند و پرمعنی . از الفاظ گران پرهیز کنند . کتاب زیاد مطالعه کنند تا از تجربیات دیگران استفاده کنند زیرا عمر آدمی کوتاه است و نمی توان همه چیز را از راه تجربه آموخت .

خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲-۵۹۷ هجری)

خواجه نصیرالدین طوسی رساله ای به زبان عربی با عنوان « آداب المتعلمین » دارد که دوازده فصل به شرح زیر دارد :

فصل نخست : حقیقت دانش و فضیلت آن . خواجه در این فصل دانش اندوزی را جدا کننده و حد فاصل انسان و دیگر جانداران و آن را تنها مایه خوش بختی و نیکنامی بشر می داند . دانش را برای کمالات نفسانی به غذا برای پرورش جسم تشبیه می کند .

فصل دوم : نیت و قصد از آموزش . خواجه در این بخش با تاثیر از اسلام ، طالب علم را به خدمت به جامعه و دین مبین اسلام و مبارزه با بیسوادی دعوت نموده و از خود پسندی و خودستایی بر حذر می دارد .

فصل سوم : در کیفیت گزینش ماده درسی و برگزیدن هم کلاس و جامه تن . خواجه بر این نظر است که باید ذهن دانشجو را از حاشیه رفتن دور نگهداشت تا به خواندن جوهر مطلب خوی کند ، چه این روش ناپسند موجب اتلاف وقت و تباهی عمر گردد . در مورد انتخاب استاد و معلم ، باید که طالب علم به ورع و پارسایی و فضیلت اخلاقی استاد توجه خاص نشان دهد و در گزینش درس تامل و درنگ روا دارد و از شتاب زدگی اجتناب کند و از مشورت با اهل علم غفلت نوزد . هنگامیکه طالب علم برای تحصیلات ترک دیار خود کند ، در شهر دیگر ، حداقل دو ماه از اختلاط و آمیزش با طبقات مختلف علمی کنار گرفته و به مطالعه و شناخت شخصیت‌های بزرگ و اساتید مشهور بپردازد تا مجبور نشود حلقه استادی را ترک کند . در مورد گزینش درس ، خواجه معتقد است که دانشجو آن را با استادش در میان بگذارد و بدون مشورت با استاد اقدام نکند .

فصل چهارم : همت گماشتن و کوشش و مداومت بر درس . او در این بخش ، صبر و مقاومت و شکیبایی و پایداری را رمز موفقیت می شمرد . علو همت ، اندیشه و تفکر و دقت ، رعایت بهداشت بدن و اندازه نگهداشتن در خوردن و آشامیدن را از شرایط محصل کامیاب می داند .

فصل پنجم : کیفیت آغاز درس و مقدار و ترتیب آن . آموزگار باید درس را با رفق و مدارا چند بار تکرار کند ، خود شخصا به دوره کردن درس خود بپردازد و به یک بار مرور کردن بسنده نکند . بدون فهم درسی به درس دیگر منتقل نشود . دانشجو باید برای بهتر آموزی با همدرسان خود به مباحثه و مذاکره بنشیند و از مجادله و ستیزه جویی پرهیز کند . خواجه برای دروس گذشته معیارهایی به شرح زیر ارائه می کند :

الف) درس روز گذشته پنج بار ب) درس دو روز قبل چهار بار پ) درس سه روز پیش سه بار ت) درس چهار روز پیش دوبار ث) درس پنج روز پیش یک بار مرور شود.

فصل ششم: توکل داشتن. در این بخش ضمن تاکید و تکیه بر توکل، طالب عام را به آموختن علوم و معارف اسلامی از قبیل فقه و تفسیر و علم حدیث و علوم قرآن ترغیب و تشویق می کند.

فصل هفتم: زمان و وقت آموختن. خواجه بهترین دوران دانش اندوزی را جوانی و سحرهنگام را مناسب ترین اوقات می داند.

فصل هشتم: لزوم شفقت و مهربانی و پند دادن به نوآموزان. در این فصل معلم را به شفقت و مهربانی دعوت می کند زیرا درستی و بی مهربی نوآموز را از رغبت به تحصیل باز می دارد و تخم رشک و بدبینی را در دل او می پروراند.

فصل نهم: کیفیت بهره برداری از وقت و فرصت. دانشجو باید فرصت طلب باشد. دانش را از یزرگان بگیرند و بهترین سخنان را به خاطر بسپارند. همواره مسلح به وسایل نوشتن مجهز کند تا آن سخنان را بر کاغذ ضبط کند.

فصل دهم: لزوم داشتن ورع و تقوی به هنگام آموختن. طالب علم باید از سخن بیهوده و گفتار ناشایست دوری کند. در انتظار مردم طعام نخورد. از مجالست با انسان پرگو و بیهوده گو احتراز کند. زبان بر غیبت نگشاید و با بدان معاشرت نکند.

فصل یازدهم: آنچه حافظه را تقویت کند و آنچه که نسیان و فراموشی بیار آورد. خواجه تلاوت قرآن، مداومت در نماز شب گزاردن را از موارد تقویت حافظه می شمارد. طالب علم باید غذای مناسب تناول کند و حد اعتدال نگه دارد. خوردن عسل و کشمش سرخ را برای تقویت حافظه سود مند می داند. اندوه فراوان که منشا آن اشتغال به امور مادی و علاقه شدید به دنیای فانی است از عوامل تضعیف حافظه می داند.

فصل دوازدهم: آن چه که موجب فراخی روزی شود و آنچه که در روزی را بر انسان بر بندد، عوامل درازی عمر و علل نقصان و کوتاهی آن.

الف: آن چه که مانع فراخی معیشت طالب علم می شود: ۱- دروغ زنی ۲- بسیار خوابیدن به ویژه خواب بامدادی ۳- اهمال در نظافت مسکن ۴- سهل انگاری در ادای فرائض ۵- قصور در احترام به والدین ۶- سختی به خود روا داشتن ۷- اسراف و زیاده روی ۸- بی موالاتی در امر معاش ۹- تکدی از دیگران.

ب: آنچه که موجب فراخی معیشت شود: ۱- تبرع و مساعدت به زیر دستان ۲- شکرانه نعمت به جای آوردن ۳- اقامه نماز با خشوع و کرنش ۴- پاک نگاه داشتن جامه و بدن ۵- بیهوده سخن نگفتن و عفت کلام را رعایت کردن.

ج: آن چه موجب درازی عمر شود: ۱- اجتناب از آزار مردمان ۲- احترام گذاردن به بزرگسالان ۳- به جا آوردن صلح رحم ۴- آموختن اندکی علم بهداشت ۵- رعایت کردن سلامتی بدن و نگاه داشتن حد اعتدال در به کار بردن قوای جسمانی. (تلخیص از نشریه مکتب امام ۸۹، دکتر غفرانی، اردیبهشت ۱۳۵۶، ص ۳۷)

خواجه نصیرالدین طوسی نظرات خود در باب آموزش و پرورش را در کتاب اخلاق ناصری نیز بیان کرده است.

خواجه به محیط پرورش طفل اهمیت زیاد می دهد. " اول چیزی از تادیب آن بود که او را از مخالطت اصداد که مجالست و ملایمت ایشان مقتضی افساد طبع او بود نگاه دارند، چه، نفس کودک ساده باشد و قبول صورت از اقران خود زود تر کند... و او را به مجلس شربخواران حاضر نکنند و از سخنهای زشت شنیدن و لہو و بازی و مسخرگی احتراز فرمایند."

عمل تربیت در کودکی آسان است. و از قول سقراط طفل را شبیه به شاخه تر و نازک درخت کرده است که راست کردن آن به سهولت صورت بندد. منظور از تعلیم و تربیت، درک سعادت است.

برنامه

برنامه تحصیلی باید شامل موارد بعدی باشد: (۱) سنن و وظایف دین، (۲) محاسن اخبار یعنی سرگذشت های نیک، (۳) بهداشت مخصوصاً اعتدال و قناعت در طعام و کم خوردن گوشت و نخوردن مسکرات و نیاشامیدن آب در وسط غذا، (۴) حفظ کردن اشعاری که ناطق به آداب شریف بود، (۵) اخلاق چون راستگویی و تواضع و نیکی کردن به مردم و اطاعت پدر و مادر و معلم و سوگند نخوردن و خوار شمردن زر و سیم و عدم مفاخرت به پدر و مال و ملک و لباس، (۶) آداب زندگانی شامل آداب حرکت و سکون و نشست و برخاست و سواری و آداب سخن گفتن و طعام خوردن، (۷) ورزش و بازی برای رفع خستگی از تحصیل، (۸) صنعت و علم

روش

معلم باید پی به طبیعت کودک برد تا استعداد او را کشف کند و رشته تحصیل یا هنری را که باید بیاموزد معین کند. خواجه اعتقاد دارد که همه کس مستعد همه صنعتی نیست و اگر فرد را به صنعتی که مستعد آن است، متوجه گردانند، زودتر ثمره آن را بیابد و به هنری متجلی شود والا تضييع روزگار و تعطیل عمر او کرده باشند.

از راه تکرار و تذکار متواتر می توان درسی را ملکه کرد و از آفت نسیان محفوظ داشت و همچنین از راه گوش و تکرار و تذکار عادات نیکو را چون ناچیز شمردن لباس فاخر و اکل و شرب و عدم توجه به لذات بدنی در نهاد کودک متمکن ساخت. در حضور او از مردمان نیک باید مدح کرد و از بدکاران مذمت نمود و هرگاه طفل کار خوبی انجام دهد ویرا ستود و اگر قبیحی از او صادر شود، سرزنش نمود ولی این سرزنش نباید صریحاً برای کار قبیح باشد بلکه باید او را به تغافل منسوب کنند تا بی باک نشود. چنانچه کودک کار زشت خود را پنهان کند، معلم باید آن را نادیده انگارد و اگر تکرار کرد آن گاه به تنهایی او را مورد ملامت قرار دهد و در قبح کاری که شده مبالغه کند و وی را از تکرار آن برحذر دارد. از طرف دیگر نباید گذاشت که تویخ شنیدن عادت شاگرد شود، زیرا در آن صورت موجب وقاحت خواهد شد و از ارتکاب قبیح لذت خواهد برد.

از راه حافظه باید درس را فراگرفت و چنانچه محاسن اخبار و اشعار پند آمیز از حفظ شود، معانی آنها در ذهن طفل جای گیر شود و در اخلاق او موثر افتد.

توسل به تنبیه را جایز می شمارد. هرگاه کودک از انجام وظایف دینی امتناع کند یا افعال قبیحه از او دیده شود و فضولی کند و به دیگران زیان رساند او را مواخذه باید کرد و زجر داد. ولی طفل نباید به هنگام ضرب فریاد کند یا شفیع و واسطه بطلبد زیرا این کار ضعیفان و بندگان است.

کودک را باید به سختی عادت داد. از جامه نرم و تمتع بازداشت. از استفاده از سردابه در تابستان و پوستین و آتش در زمستان منع کرد. خواب بسیار را اجازت نداد. در اثنای ممارست فنی باید به ورزش نیز پرداخت.

از فتنه مغول تا ظهور صفویه و دارالفنون

از ۶۱۶ هجری با هجوم اقوام مغول، از شرق آسیا تا آلمان، با موجی از هجوم قومی وحشی روبرو شد که با خونسردی تمام مردم را می کشتند و شهرهای آباد را می سوزاندند، بدون آن که حتی اسامی مللی را که نابود می کردند بدانند. این نابود سازی در ایران حدود ۸۰ سال به طول انجامید. با مسلمان شدن برخی از جانشینان چنگیز، تلاشهایی برای ساختن مساجد و مدارس آغاز گردید که در ۷۸۲ تیمور گورکانی حملات خود را به ایران آغاز کرد و به مدت ۲۵ سال به غارت و کشتار پرداخت. تا در ۹۰۷ صفویه در ایران به حکومت رسیدند. از آن زمان تشیع مذهب رسمی کشور ایران شد.

در دوره صفویه رساله ای به نام آداب المتعلمین، کتابی به نام منیه المرید در باب تعلیم و تربیت طلاب دینی تالیف شد. در همین دوره نیز کتابهای بحار الانوار و عین الحیات و حلیه المتقین توسط محمد باقر مجلسی تالیف گردید.

محور عمده تعلیم تربیت در این دوران، پرورش طلاب علوم دینی بود. در دوره های بعد، ملا مهدی نراقی (متوفی ۱۲۰۹) و فرزندش ملا احمد نراقی (۱۲۴۵-۱۱۸۵) آداب تعلیم تربیت را بیان کردند.

طی این دوره سازمان، برنامه درسی تغییر عمده ای نیافت به جز آن که هدف تربیت، شیعه اثنی عشری بار آوردن کودک بود.

آموختن زبان انگلیسی و فرانسه به تدریج آغاز شد.

شهید ثانی

دکتر محمد غفرانی در مقاله ای با عنوان پایگاه تعلیم و تربیت در اسلام، در نشریه مام شماره ۹۰ خرداد سال ۱۳۵۶ به معرف آرای تربیتی شهید ثانی می پردازد که به اختصار در این مجموعه معرفی می شود.

زین الدین بن نورالدین علی بن احمد عاملی ملقب به شهید ثانی، مقتول در ۹۶۵ هجری در کتاب «منیه المرید» به مبحث تعلیم و تربیت در سه بخش می پردازد. بخش نخست: فی آداب المعلم و المتعلم بخش دوم: فی آداب الفتوی و المفتی و المستفی و بخش سوم: فی المناظره و شروطها و آدابها.

شهید ثانی ابتدا به اهداف غایی از آموزش می پردازد: معلم و شاگرد قبل از هر چیز باید از خصائل حمیده برخوردار باشند. در فراگیری علم خشنودی پروردگار را مد نظر قرار دهند. بکوشند که آئینه دل خود را به نور معرفت صیقل دهند. اصل نخستین تعلیم و تربیت کسب اخلاق ستوده و سازندگی درون و باطن آدمی است و آموزش نباید صرفاً هدف مادی داشته باشد. از خصائلی که طالب علم باید دارا باشد، تواضع و فروتنی است. دانش اندوزی هم چون نماز گزاردن است.

آداب محصل و طالب علم

۱- طالب علم نباید به امری که او را از آموختن منصرف کند، بیاندیشد و به علائق دنیوی جز آن مقدار که ضرورت معاش ایجاد کند، روی آورد. ۲- ابراز زبونی و ناتوانی یا اظهار تهنت و خودنمایی در تحصیل علم صفتی مذموم است. ۳- طالب علم باید از آموختن استنکاف نورزد و از سوال دریغ نکند. ۴- به هنگام فراگیری مطلبی، حقیقت جویی را سرلوحه و شعار خود قرار دهد و از انتقاد به حق رنجیده نشود و از مواجهه با اشتباه هراس به خود راه ندهد. ۵- باید پیش از سوال اندکی درنگ کند و ناسنجیده سخن بر زبان نراند. ۶- به هنگام درس جامعه پاکیزه بیوشد و در محضر استاد شرح ادب را نگهدارد.

وظایف استاد نسبت به خود

۱- صلاحیت استاد باید از سوی بزرگان و استادان برجسته تایید شود و آن کس که بدون صلاحیت علمی و اخلاقی بر مسند تدریس تکیه زند، خود را در معرض خواری و سرافکنندگی نهاده است. ۲- رفتار و کردار استاد باید با هم منطبق گردند. ۳- استاد باید به علم احترام بگذارد و آن را در انظار حقیر و کوچک نشمارد. منزلت خویش نگهدارد. ۴- استاد باید با صبر و شکیبایی و سعه صدر به خواسته های شاگردانش توجه کند. ۵- استاد نباید از تعلیم و آموزش افراد شانه خالی کند، زیرا زکوه علم انفاق آن است. ۶- استاد باید حتی المقدور از نقض گفتار خود بپرهیزد و آن چنان وانمود نکند که نسبت به آن چه که می گوید بی تفاوت است. عقاید خود را بر مبنای عقل و منطق و اصول شرعی بیان نماید.

روش

شاگردان باید به تدریج با مبانی اخلاق و سنن مرضیه آشنا شوند. شاگردان به مطالعه سیره بزرگان ترغیب و تشویق شوند. استاد باید خواسته شاگردان را خواسته خود بداند و در تامین سعادت آنان بکوشد. باید مراقب رفتار و کردار شاگردانش باشد و آنان را از طریق نصیحت و ارشاد هدایت کند. اگر اسائه ادبی از شاگرد سر زد تلویحاً او را سرزنش کند زیرا توبیخ علنی پرده حجاب و حیا را می برد و مرتکب را گستاخ می سازد. به هنگام تدریس همه را مورد نظر داشته باشد و آنان را با احترام نام ببرد. هرگاه یکی از شاگردان از درس غیبت، و غیبت او از حد متعارف تجاوز کند استاد باید به جستجوی حال وی برآید. در حلقه درس شاگردان را با اسم و لقب و کنیت بخواند و یک یک را مورد تفقد قرار دهد و در حق آنها دعا کند. با توجه به اهم فالاهم درسش را برای شاگردان القا کند. شاگردان را به ممارست دروس تشویق کند. از سوال پی در پی شاگردان نرنجد. استاد باید تکالیف درسی را از شاگردانش مطالبه کند و گاه آنان را بیازماید و آنکه در انجام تکالیف درسی قصور ورزیده در انظار همدانش سرزنش و ملامت کند. استاد باید سوالاتی به عنوان آزمایش هوش به شاگردانش بدهد تا

قدرت درک و استعداد آنان را بسنجد. از طریق تشویق روح رقابت را میان شاگردان تشویق کند و کسی را بر کسی ترجیح ندهد. با در نظر گرفتن خواسته اکثریت به تعیین درس بپردازد. به طور آزاد و علی السویه پرسش کند و از الزام و اجبار خود داری کند و اگر شاگردی نوبتش را به دیگری داد عذرش را موجه تلقی کند. هرگاه شاگردی بیش از حد معمول و فوق توانایی و جسمانی خود درس بخواند، استاد باید برای حفظ سلامتی، او را با نصیحت و اندرز از فعالیت بسیار باز دارد. استاد نباید دروس و علوم را که در آن تخصص ندارد خوار و حقیر بشمارد. هرگز از مراد شاگردش با معلم دیگر در خشم نشود و ان را نکوهش نکند. چون شاگردی تحصیلات خود را به پایان رساند، بر استاد است که به تنظیم معاش وی همت گمارد و در مجالس و محافل از او به نیکی یاد کند.

تجدید حیات در اروپا

از دویست سال قبل از هجرت رسول اکرم تا قرن پنجم هجری (چهارم تا یازدهم میلادی)، اروپا در نادانی و تاریکی و اوهام به سر می برد. از قرن پنجم هجری جنگهای صلیبی آغاز شد و نزدیک به دویست سال ادامه یافت. حاصل این جنگها تماس صلیبیها با مسلمانان بود.

در شمال آفریقا و شهرهای اسپانی، مدارس چون نظامیهها تاسیس گردید که ترجمه کتابهای مسلمانان را انجام دادند و این ترجمهها در دانشگاههای بولونی در ایتالیا، پاریس و اکسفورد و کمبریج که از ۵۵۳ هجری به بعد تاسیس شدند، رایج بود و به تدریج موجب بیداری اروپا گردید.

موارد یاد شده، به همراه اختراع صنعت چاپ و تصرف قسطنطنیه پایتخت روم شرقی در ۸۵۷ هجری (۱۴۵۳ م) به دست سلطان محمد فاتح که موجب مهاجرت دانش مندان یونانی شد، نهضت فرهنگ پژوهی را در اروپا پدید آورد.

اولین جنبش دینی توسط لوتر ۹۲۳ هجری (۱۴۸۳-۱۵۴۶ م و همزمان با شاه اسماعیل صفوی) علیه پاپ صورت گرفت و نخستین کسی بود که می گفت: فرهنگ باید به هزینه دولت و برای همه مردم باشد. او حتی به امیران توصیه می کرد تا کودکان خود را به مدرسه بفرستند. (مایر، صص ۲۵۴-۲۶۴)

در سال ۹۴۲ هجری قمری (۱۵۰۹-۱۵۶۴ م) "کالوین" فرانسوی اصول عقایدی را برای پروتستانها تدوین و مدارس در ژنو دایر کرد که در آنها زبان یونانی و لاتین و کتاب مقدس تدریس می شد. کالوین طرفدار این بود که تمام مردم تربیت مذهبی بیابند. درهای مدرسه و آکادمی او فقط به روی پسرانی که دارای استعداد عالی بودند، گشوده بود. او مخالف تحصیلات عالی زنان بود و می گفت جای ایشان در خانه است و معلومات فقط موجب فساد آنان می شود.

همزمان با نهضت دینی، جنبش علمی در اروپا به وقوع پیوست که به قضاوت و قوه تمیز انسان و پی بردن به حقیقت اشیاء از طریق حواس و عقل تکیه داشتند. نه از راه قیاس و اتکاء به سنت و اقوال گذشتگان.

تقارن نهضت دینی و نهضت علمی موجب شد تا واتیکان به مقابله با هر نوع تجدد و نوخواهی بپردازد و آنها را کفر بداند. حتی اگر مربوط به دین مسیح (س) نباشد.

کپرنیک (۹۵۰-۸۷۸ هجری) هیئت بطلمیوس را که زمین را مرکز عالم و ساکن می دانست، مردود اعلام کرد. ولی از ترس کلیسا آن را بعد از ۳۶ سال و در آخر عمر خود انتشار داد.

گالیله (۱۰۵۲-۹۷۲ هجری) با دوربینی که ساخت نظریه کپلر را تایید نمود اما دادگاه او را مجبور به استغفار کرد و تا پایان عمر زیر نظر داشت.

وسالیوس بلژیکی (۹۷۲-۹۲۰ هجری) نخستین بار در عصر جدید به کالبد شکافی انسان اقدام کرد و ناگزیر شد برای ارتکاب این معصیت به اورشلیم برود و مرقد حضرت مسیح (س) را زیارت کند تا گناهش زدوده شود.

پاراسلوس (۹۴۸-۸۹۹ هجری) از عقاید بقراط و جالینوس در طب انتقاد کرد و مواد شیمیایی را برای درمان و معالجه به کار برد.

جیوردانو برونو (۱۶۰۰-۱۵۴۸ م) تصور هرگونه مرکزی برای جهان را به کنار نهاد، جهان را نامحدود شمرد و از خورشیدهای بی‌شمار سخن گفت و به این جرم و نظریه همه خدایی - تعبیر دیگری از وحدت وجود - در آتش سوزانده شد.

فرانسیس بیکن (۱۰۳۶-۹۶۹ هجری، ۱۵۹۴-۱۵۱۴ م) اهمیت روش تجربی را دریافت اما تا سده شانزدهم میلادی اروپا آن را در نیافت و اینهمه در شرایطی است که دانشمندان مسلمان چون زکریای رازی (۳۱۳-۲۵۱ هجری، ۹۲۵-۸۶۴ م) که اروپاییان با کارشان آشنایی داشتند، به مشاهده و تجربه روی آورده بودند.

مهمترین کوشش در حوزه تعلیم و تربیت اروپا را باید در کارهای کومنیوس (۱۶۷۰-۱۵۹۲ م) مشاهده کرد. او سه موضوع را کتاب معروف خود به نام "هنر بزرگ آموزگاری" پیشنهاد می کند. ۱) تدریس مختصری از علوم طبیعی و ریاضی در مدارس. ۲) پیروی از طبیعت و پرورش تن و حواس کودک. ۳) تولید ایمان و دیانت در طفل.

این تحولات در اروپا موجب تغییرات چشمگیری در نگاه به تعلیم و تربیت شد. روسو (۱۷۷۸-۱۷۱۲ م)، معاصر کریمخان) بر آموختن کاردستی و هنر، مشاهده و بررسی طبیعت، رعایت ذوق و شوق کودک، به کار انداختن فکر و حواس و اعضاء و اندام شاگرد تکیه کرد که بعدها در مدارس آلمان و سوئیس و آمریکا و بعدها در فرانسه به کار بسته شد. روسو به چهار مرحله در رشد کودکان اشاره دارد: تا پنج سالگی باید بر فعالیت‌های جسمانی تاکید شود که به وسیله آنها بدن کودک را پرتاب و توان سازیم. مرحله دوم از پنج تا ۱۲ سالگی است که مربوط به حالت توحش بشر است. در این مرحله باید معلومات کتابی را مهار کرد زیرا اندیشه کتابی موجب می شود فرد شایستگی زندگی نداشته باشد. کودکان باید از راه تجربه یاد بگیرند و معلم باید کمترین دخالت را داشته باشد. در سومین مرحله از دوازده تا پانزده سالگی که با دوره عقلانی بشر برابر است، جوان توانایی ارزشیابی و داوری انتقادی دارد. کتابی مانند "رایسنس کروژوئه" باید کتاب درسی این مرحله باشد. دانشها به ویژه اختر شناسی، هنرهای دستی باید مور تاکید قرار گیرند. محک موضوع عای تحصیلی فایده آنهاست. مرحله اجتماعی از پانزده تا بیست سالگی است. در این مرحله علائق مذهبی بر جوان غلبه دارد و باید به او نظامی از مذهب طبیعی آموخته شود که بدان وسیله به خدا، از راه طبیعت پی ببرد، نه از راه الهیات پاک دینان.

باید توجه داشت که تا آن زمان تربیت هنوز کاملاً رسمی و خشک بود. معلم قدرت مطلق بود، از بر کردن تشویق می شد. کودکان را ذاتاً سرکش می دانستند اعمال نظم و نظارت شدید بر آنان را لازم می دانستند. (مایر، ۳۲۳-۳۳۹)

توجه به روانشناسی در تربیت با پستالوتسی (۱۸۷۴-۱۷۴۶ م) آغاز شد. او تمام عمر خود را صرف پیدا کردن طرقی ساده و متکی بر روان شناسی برای تعلیم مواد مهم چون: زبان مادری، جغرافیا، علوم طبیعی، حساب، هندسه، رسم، نقاشی، اخلاق، موسیقی و تاریخ نمود. در تمام موارد تجزیه درس به اجزاء، مشاهده هریک از اجزای محسوس، تقریر و تحریر نتایج مشاهدات و آزمایش ها از اصولی است که او پایه گذار آن است. هربارت (۱۸۴۱-۱۷۷۶ م) توانست آموزش و پرورش را بر اصل های روان شناسی پایه گذاری کند. فروبل (۱۸۵۲-۱۷۸۲ م) به گروه سنی چهار تا شش سالگی توجه کرد که تا آن زمان مورد توجه نبود. او اولین کسی است که باغ کودکان (کودکستان) را پایه گذاری می کند.

در سالهای بعد، پراگماتیسم که نمایندگان آن در آمریکا ساندرس پیرس (۱۹۱۴-۱۸۳۹ م)، ویلیام جیمز (۱۹۱۰-۱۸۴۲ م) و جان دیویی (۱۹۵۲-۱۸۵۹ م) بودند، تاثیر و اهمیت و وزن پرورش را که کسانی چون هربارت و فروبل بر آن تاکید داشتند، از میان بردند. (نقیب زاده، فلسفه آموزش و پرورش، ص ۱۶۲)

"پراگما" واژه ای یونانی و به معنی "کار" است. پراگماتیسم، نظریه ای است که در پاسخ این پرسش که "معیار درستی یک گزاره چیست؟"، می گوید: سودمندی و به کار آمدن. یعنی یک اندیشه هنگامی درست است که به کار آید و مشکلی را بگشاید. به کار آمدن تنها معیار درست بودن اندیشه هاست. (همان)

بنیاد فلسفی پراگماتیسم آن است که همه چیز در حال شدن و نو شدن است. تجربه و به کار آمدن، آخرین معیار درستی اندیشه هاست. درستی یا نادرستی هیچ اندیشه یا قضاوتی همیشگی نیست بلکه وابسته به تجربه و شرایط و زمان معین است. (همان)

تکلیف درسی: دانشجویان، خلاصه از آراء تربیتی، روسو، پستالوتسی، هربارت، فروبل، دیویی، ماریا مونتسوری، راسل، ماکارنکو و یاسپرس را به صورت کنفرانس ارائه خواهند کرد.

تاسیس دارالفنون و مدارس جدید (۱۲۶۸ هجری)

مدارس خارجی

در سال ۱۲۵۲ نخستین مدرسه پسرانه آمریکایی در ارومیه و دو سال بعد نخستین مدرسه دخترانه آمریکایی در همان شهر دایر شد. در ۱۲۷۷ در تهران لازاریستها مدرسه "سن لویی" را دایر کردند. در ۱۲۸۲ مدارس دخترانه در تبریز و ارومیه و سلماس و اصفهان توسط جمعیت خواهران سن ونسان دو پل بر پاشد. همین جمعیت در ۱۲۹۲ مدرسه دخترانه "سن ژوزف" را در تهران گشودند. در سال ۱۲۸۹ مدرسه پسرانه آمریکایی در تهران، ۱۲۹۰ در تبریز، ۱۲۹۸ در همدان و در ۱۳۰۰ در رشت دایر گردید. در ۱۳۱۳ مدرسه دخترانه آمریکایی در تهران تاسیس شد. در ۱۳۱۶ جمعیت آلیانس فرانسه مدرسه ای به همین نام در تهران افتتاح کرد. جمعیت مذهبی انگلیسی، در ۱۳۲۲ "استوارت مموریال کالج" را در اصفهان و سپس مدارس دیگری را در شیراز و

کرمان و یزد دایر کرد .

گشایش دارالفنون

در پنجم ربیع الاول ۱۲۶۸ ، یعنی سیزده روز قبل از قتل امیر کبیر ، مدرسه دارالفنون که پایه گذار آن خود وی بود ، به ریاست رضا قلی خان هدایت و به دست ناصرالدین شاه افتتاح گردید . هفت نفر معلم اتریشی و عده ای از دانشمندان فرانسوی و هلندی و لهستانی که از قبل در ایران بودند و چند نفر مترجم که از میان محصلین اعزامی به فرانسه در ۱۲۶۰ کادر مدرسه را تشکیل می دادند . انتخاب این افراد به دلیل پیشگیری از مشکلات با دولت های روسیه و انگلیس بود .

شاگردان پذیرفته شده که ۱۴ تا ۱۶ سال داشتند از خانواده های اعیان و اشراف بودند . عده شاگردان که قرار بود سی نفر باشد ، به ۱۵۰ نفر بالغ گردید .

رشته های تحصیلی عبارت بود از : پیاده نظام ، سواره نظام ، توپخانه ، مهندسی ، پزشکی و جراحی ، دارو سازی و کان شناسی . در تمام رشته ها زبان فرانسه ، علوم طبیعی ، ریاضی ، تاریخ و جغرافیا تدریس می شد . بعدها زبان انگلیسی و روسی ، نقاشی و موسیقی نیز در برنامه ها منظور شد .

شاگردان دارالفنون مجانی تحصیل می کردند و از طرف دولت به آنها لباس متحدالشکل و ناهار داده می شد . چند سال اول وظیفه ای دریافت می کردند و کسانی که در امتحانات نمره عالی می گرفتند جایزه و اضافه حقوق دریافت می کردند .

مدارس جدید

اولین مدارس جدید در ایران توسط مبلغان مذهبی فرانسوی (۱۲۵۳) و انگلیسی و آمریکایی (۱۲۵۶) دایر شد .

حاج میرزا حسینخان سپهسالار در زمان صدرات خود در ۱۲۹۰ مدرسه مشیریه را برای تدریس زبان های خارجی دایر کرد و مدرسه سپهسالار (مدرسه عالی شهید مطهری فعلی) را برای علوم دینی ، با کاخ بهارستان دایر نمود . به همت او در ۱۲۹۳ در تبریز مدرسه ای با معلمین ایرانی و اروپایی تأسیس گردید ، مجلسی از اطباء ایرانی و اروپایی به نام مجلس الصحه بوجود آمد تا مراقب بهداشت عمومی باشد و نخستین بیمارستان عمومی به طرز جدید در تهران بر پا گردید .

در ۱۳۰۰ یک مدرسه نظامی در اصفهان ، در ۱۳۰۲ یک مدرسه نظامی در تهران با معلمینی از فارغ التحصیلان دارالفنون و عده ای معلم اروپایی دایر گردید .

در سال ۱۳۰۶ و بعد از آن مدرسه رشیدیه تبریز و بعد از آن مدرسه رشیدیه تهران توسط امین الدوله ، مدرسه علمیه توسط احتشام السلطنه ، مدرسه ادب و مدرسه سادات توسط یحیی دولت آبادی ، مدرسه افتتاحیه به وسیله محمود خان مفتاح الملک ، مدرسه خیریه توسط منتظم الدوله فیروزکوهی دایر شدند .

سازمان و برنامه مدارس

این مدارس دارای سازمان و برنامه ثابتی نداشتند. مدیر و موسس هر مدرسه حسب ذوق و سلیقه خود و اطلاعاتی که از مدارس جدید به دست آورده بودند، معلمینی پیدا می کرد و اتاق هایی دایر می نمود.

"عبسی صدیق" در کتاب تاریخ فرهنگ، برنامه درسی مدرسه کمالیه را چنین معرفی می کند. در اتاق اول الفبا از روی تعلیم الاطفال و قرائت و شریعات از روی "کتاب علی" و کلام... با علم تجوید آموخته می شد. به اطفال ده دوازده ساله صرف و نحو و قرائت عربی را از روی قواعد الجلیه و مدارج القرائه چاپ بیروت، زبان فرانسه را از روی فواید الترجمان مخبرالسلطنه هدایت و "لکتور کورانت" و "لکتور د لکوسین" و دستور "اوژه" چاپ پاریس تدریس می شد. در اتاق های چهارم و پنجم شریعات و کلام از روی کتاب بدایه و باب حادی العشر (به عربی)، منطق از روی حاشیه ملا عبدا.. ه به عربی، حساب و هندسه از روی کتب حاج نجم الدوله و میرزا رضا خان مهندس الملک، تاریخ از روی کتاب محمد علی فروغی، جغرافیا از کتاب مهندس الملک تعلیم می گردید. کتب فارسی که از اتاقهای دوم و سوم به کار برده می شد، عبارت بود از گلستان سعدی و تاریخ المعجم فی آثار ملوک تالیف فضل...ه الحسینی که از متون معقد و مشکل زبان فارسی است.

امتحانات آخر سال در حضور علما و اعظام و رجال شهر و اولیای اطفال انجام می شد و از هر کودک منفرداً و شفاهاً سوال می کردند تا هم مردم از پیشرفت شاگردان آگاه شوند و هم مسلم گردد که شریعات و تعلیمات دینی را در مدرسه آموخته اند و مجالی برای تهمت و مخالفت متعصبین باقی نماند.

تاسیس وزارت فرهنگ

پس از خلع محمد علی شاه (۱۳۲۷)، مجلس در ۱۳۲۸ قانون اداری وزارت فرهنگ را تصویب و سازمان آن وزارت خانه و رؤوس و وظایف آن را تعیین کرد. در سال ۱۳۲۹ قانون اساسی فرهنگ به تصویب رسید و تمام دستگاه تعلیم و تربیت اعم از دولتی و ملی تحت نظارت وزارت فرهنگ درآمد. مقرر شد تعلیمات ابتدایی برای همگی اطفال از هفت سالگی اجباری باشد. قانونی برای اعزام سی نفر محصل به اروپا به تصویب رسید. که ۱۵ نفر در رشته آموزش و پرورش و بقیه در رشته نظام و کشاورزی تحصیل کنند.

نخستین قانون برای تاسیس ۹ باب دبستان به خرج دولت در مرکز تبریز، مشهد، شیراز و کرمان به تصویب رسید که هر کدام شش کلاس داشته باشند و نصف شاگردان از اشخاص بی بضاعت به رایگان تحصیل کنند و نصف دیگر مبلغ جزئی که در قانون تصریح شده باشد، بپردازند.

دوره تعلیمات متوسطه، شش سال معین و برنامه تفصیلی آن تهیه و طبع شد و به این ترتیب دوره تعلیمات عمومی دوازده سال تعیین گردید. مدرسه صنایع مستظرفه به مدیری کمال الملک (محمد غفاری) تاسیس گشت.

آموزش عمومی

توجه از این پس تاریخ ها هجری شمسی هستند.

پس از کودتای ۱۲۹۹ شمسی (۱۳۳۹ قمری) ، در اسفند ۱۳۰۰ قانون شورایی عالی فرهنگ به تصویب مجلس رسید و کلیه امور فنی مدارس در آن جا متمرکز شد . اتحاد شکل تدریجاً در آموزشگاه ها عملی گردید و به تناسب توسعه قدرت دولت ، مدارس دولتی از حیث سازمان و برنامه و امتحانات یکسان شد . دولت در امور مدارس ملی مداخله کرد و برای مدارس خارجی مقرراتی وضع نمود و آنها را محدود ساخت به طوری که مدارس آمریکایی و انگلیسی تا ۱۳۱۹ به کلی تعطیل شدند .

به تدریج کتاب های درسی برای دبستان تالیف و با بهای ارزان در تمام کشور ارائه گردید .

در سال ۱۳۱۷ تحصیلات متوسطه به سه دوره تبدیل شد . دوره اول سه سال ، دوره دوم دو سال و یکسال کلاس آخر و در آخر هر دوره امتحانات رسمی مقرر گردید .

تربیت معلم

در سال ۱۳۳۷ (مطابق با ۱۲۹۷ خورشیدی) و پس از جنگ جهانی اول ، دولت ، دارالمعلمین مرکزی و دارالمعلمت را تاسیس و برای اولین بار رسماً به تربیت آموزگار در داخل کشور اقدام کرد . (صدیق) . برنامه تحصیلی دارالمعلمین مرکزی مطابق بل برنامه تحصیلی دوره متوسطه بود و علاوه بر آن دروسی مانند روان شناسی ، منطق و اصول آموزش و پرورش نیز تدریس می شد . دارالمعلمین مرکزی تا سال ۱۳۰۷ دایر بود . (درانی ، ص ۱۳۲) .

در سال ۱۳۱۲ قانون تربیت معلم به تصویب مجلس رسید و به موجب آن مقرر شد ۲۵ دانشسرای مقدماتی ، ظرف پنج سال در سراسر کشور دایر شود . در قانون مذکور برای فارغ التحصیل های دانشسراهای مقدماتی و دانشسرای عالی و در قانون تاسیس دانشگاه تهران ، برای دانشیاران طرز استخدام و ده درجه خدمت و ترتیب ارتقاء و بازنشستگی پیش بینی گردید و برای اولین بار معلم ، خدمتگزار رسمی مملکت محسوب و آتیه او دیده شد .

در ۱۳۱۷ دانشسرای تربیت بدنی برای تامین معلم دایر شد .

در سال ۱۳۴۲ سپاه دانش ایجاد شد که به توسعه تعلیمات ابتدایی در روستاها موظف بودند .

سازمان آموزشگاه ها از صدر اسلام تاکنون

مسجد

نخستین موسسه ای در دوره اسلامی برای تعلیم و تربیت مسلمانان به کار برده شد ، مسجد بود . در قرن اول هجری در سیستان ، حسن بصری در مسجد آدینه سیستان احکام تدریس می کرد . (تاریخ سیستان ، ۱۳۱۴ ، ص ۸۹ به نقل از کامل درانی) در سال ۹۴ مسجد جامع بخارا به دست قتیبه بن مسل دایر شد و این روال ادامه یافت .

زمان تعلیم اوقات بین نمازها بود و در شبستان ها و رواق ها و ایوان ها فعالیت صورت می گرفت . هر

استاد بر ستونی از شبستان تکیه می زد و یا در گوشه ای از رواق می نشست . در مساجدی که وسیع بودند ، چند استاد تعلیم می کردند و در هر شبستان حلقه ای تشکیل می شد که به نام آن استاد نامیده می شد . بعضی اوقات حلقه درس را " مجلس " می گفتند . در مساجد حلقه های مخصوصی هر فرقه اسلامی وجود داشت و استادی که درس می گفت از معتقدان آن فرقه بود .

مواد درسی در آغاز ، قرائت قرآن ، حدیث و بحث در اصول دین و مذهب ، تفسیر و قوانین شرع بود . بعدها به تدریج صرف و نحو زبان عربی ، ادبیات عرب ، منطق و علم کلام به آنها اضافه شد . از قرن دوم هجری به بعد که کتابهای علوم دینی تألیف شد ، مواد درسی افزایش یافت . (عیسی صدیق)

مکتب

مکتب ها نه تنها در مساجد ، بلکه هر جا که ممکن بود برای تعلیم الفبا و کلام ا... دایر گردید . حتی با دایر شدن مدارس تا مدتی محلی نیز به مکتب اختصاص داده می شد تا کودکان را برای ورود به مدرسه آماده سازند .

شرط ورود به مکتب این بود که کودک از عهده شستشو و طهارت خود برآید . بنا براین معمولاً از پنج یا شش سالگی کودکان را به مکتب می فرستادند .

دوره تحصیل معین و مشخص نبود . هر کس به نسبت توانایی مالی خود و استعداد ذاتی طفل ، فرزند را به مکتب می فرستاد . حضور در مکتب به ندرت از پانزده سالگی تجاوز می کرد .

به معلمی که مکتب او در مسجد بود ، معمولاً از عایدات یا موقوفات مسجد حقوق داده می شد و در ازاء آن ، مستمندان و یتیمان به رایگان تحصیل می کردند . در سایر مکتب ها معلم ماهانه مبلغی جزئی برای کودک می گرفت ، گاهی بعضی از اطفال را در قبال تدریس به کار می گرفت . در آخر هر مرحله از تعلیم ، چون خواندن سوره فاتحه یا ختم قرآن و یا به مناسبت اعیاد هدایایی دریافت می کرد . معمولاً این کمک ها برای زندگی معلم کفایت نمی کرد و او به کارها دیگر چون تحریرهای شرعی ، نسخه نویسی کتابها ، نامه نویسی و دعا نویسی و مانند آن ها می پرداخت . به طور کلی معلومات مکتب دار در حدود برنامه ای بود که آموزش می داد . از حیث اخلاق و رفتار نیز دور از انتقاد نبود .

برنامه مکتب ها ابتدا عبارت بود از آموختن الفبا و قرائت قرآن و از بر کردن قسمتی از آن . کودکان قرآن را طوطی وار یاد می گرفتند و از معنی آن چیزی نمی آموختند . خواندن سوره های کوچک قرآن در دستور کار بود که به صورت جزء کوچکی درآمد که " عم جزو " نام داشت .

در برخی از مکتب ها در قرون اخیر کتابهایی چون صد کلمه حضرت امیر به عربی و ترجمه آن به فارسی ، مثنوی نان و حلوائی شیخ بهایی ، موش و گربه عبید زاکانی ، پند نامه فریدالدین عطار ، گلستان سعدی ، دیوان جودی ، دیوان حافظ ، حسین کرد ، حلیه المتقین ... تدریس می شد .

انتخاب کتاب از روی قاعده معینی نبود و توانایی کودک در نظر گرفته نمی شد . برحسب میل والدین و یا کتاب موجود در خانه که کودک به مکتب می برد ، تدریس انجام می شد . برخی از کودکان در مکتب علم سیاق

(حساب) را می‌آموختند.

روش تعلیم در مکتب‌ها انفرادی بود. مکتب‌دار بر سکویی می‌نشست و ترکیه‌ای در دست داشت. ابتدا هر یک از شاگردان بزرگتر جلو می‌آمد و درس می‌گرفت. آنگاه به عنوان خلیفه مامور آموختن دیگران می‌شدند. هر کودک موظف بود پس از گرفتن درس برجای خود بنشیند و درس خود را بدون انقطاع با صدای بلند بخواند و تکرار کند.

به عقیده مکتب‌دار بلند خواندن درس باعث می‌شد تا شاگرد، اولاً تلفظ کردن کلمات را یاد بگیرد، ثانیاً حواس خود را متمرکز کند و متوجه درس باشد. ثالثاً سخن گفتن را بیاموزد.

معمولاً، هرکس درس خود را نمی‌دانست به شدت تنبیه می‌شد. این تنبیه به وسیله ضربات ترکیه‌بر دست و یا کف پا (فلک) بود.

خانه

امراء، اعیان و اشراف و توانگران، کودکان خود را به مکتب نمی‌فرستادند زیرا مکتب با حیثیت و شئون آنان مناسب نبود و ممکن بود اخلاق زشت کودکان دیگر به آنان منتقل گردد. هرکس ادیبی را که واجد شرایط بود انتخاب و مامور تربیت فرزندان خود می‌کرد. گاهی معلم را چون عضوی از خانواده در جوار خود سکونت می‌دادند.

گاهی معلمین و مدرسان، که خانه آنان گنجایش داشت، طلاب را در منزل خود تعلیم می‌دادند. هنوز بعضی از علمای دینی از این روش بهره می‌گیرند.

مدرسه

تا قرن سوم هجری، مدرسه، به معنی محل مستقل برای آموختن علوم و ادبیات وجود نداشت، به جز دانشگاه جندی شاپور که تا قرن سوم هجری وجود داشت. نخستین مدرسه‌ای که دایر شد مدرسه‌ای بود که ناصر کبیر (متوفی ۳۰۴) امیر طبرستان در ارامگاه خویش در آمل برپا کرد و خود به تدریس در آن مشغول گردید. (صدیق). ابوحاتم بستی (۳۵۴-۲۷۷) در زادگاه خود مدرسه‌ای مجهز به کتابخانه، مسکن و هزینه تحصیلی برای طلاب تاسیس کرد. (درانی، ص ۷۸). از آن پس مدارس مشهور دیگری در نیشابور و سبزوار ایجاد شد.

به همت خواجه نظام الملک مدارس رو به توسعه نهادند. او نظام آموزشی و تاسیس مدارس را در برنامه‌ها و وظایف دولت قرار داد و اعطای مدرک رسمی نیز از آن زمان مرسوم گشت. مدارس پایه‌گذاری شده توسط خواجه نظام الملک توسط مغولان، نابود شد.

به طور کلی هر مدرسه دارای موقوفاتی بود و هر مدرسه متولی داشت که مطابق میل واقف عمل می‌کرد.

طلابی که در مدرسه پذیرفته می‌شوند، باید حداقل بالغ باشند و بتوانند از دروس مدرسان یا توان آنها و یا سایر طلبه‌ها استفاده کنند به عبارتی خواندن و نوشتن بدانند و در صورت امکان مقداری از صرف و نحو و لغت عرب خوانده باشند.

در هر مدرسه حجره هایی است که برای سکونت به طلاب داده می شود. در هر حجره حداقلی از وسایل زندگی وجود دارد. در گذشته در بعضی از مدارس به طلاب شام و نهار داده می شد. در سایر مدارس از محل موقوفات و سایر درآمدها به طلبه ها کمک خرج مختصری داده می شود.

برای روشن کردن نکات دشوار از روش مباحثه استفاده می شد. به این صورت که متن توسط یکی خوانده می شد و دیگران در هر سطر یا کلمه بر او اشکال می کردند و او باید با منطق اشکالها را رفع کند.

برنامه مدارس ابتدا ساده بود و به تدریج که علوم و ادبیات به زبان عربی تدوین شد، صرف و نحو عرب، لغت و معانی و بیان و منطق تدریس می شد و همینکه محصل قادر به فهمیدن متن عربی می شد، به فراگرفتن علوم دینی چون تفسیر قرآن، علم کلام و رجال و حدیث و فقه و اصول مشغول می شد یا به تحصیل حکمت و علوم طبیعی و ریاضی یا یکی از فنون پزشکی و شاعری و دبیری و منجمی و مهندسی می پرداخت.

معلمین این دسته از مدارس به سه دسته تقسیم می شدند: مدرس، نایب مدرس و معید.

مدرس همواره از علمای معتبر، باتقوی و مشهور بود و مقامی شامخ داشت. مدرس بزرگترین پایگاه علمی بود که به کسی تفویض می شد. هرگاه مدرس با اوصاف فوق یافت نمی شد، شخصی را موقتاً به نیابت مدرس معین می کردند. مدرسین به اندازه ای شهرت داشتند که گاهی عده حاضران در مجلس صدها تن می شد به طوری که صدای مدرس به همه نمی رسید. دو نفر معید تعیین می شدند که به آوای بلند بیانات او را تکرار می کردند و در پایان درس نیز اشکالات محصلان را رفع می کردند.

رابطه مدرس و محصل نیکو بود. استاد به طالب علم مانند فرزندش مهر می ورزید. او را در تحصیل و تحقیق تشویق می کرد و در پایان تحصیلات، معرف او می شد. حتی از شاگردانش در اموری چون قضاوت یا تولیت استفاده می کرد. محصل نیز نهایت احترام و حق شناسی و وفاداری و ارادت را نسبت به استاد رعایت می کرد. به طور کلی در مدرسه پرسیدن درس یا امتحان مرسوم نبود. مدرس طلاب ساعی و منظم را می شناخت و با معلومات و مطالعات آنان آشنایی داشت. بعضی نیز حواشی و تعلیقات یا شرح و تالیفات خود را به نظر مدرس می رساندند.

وقتی محصل یک یا چند کتاب یا درس را به پایان می رساند شایستگی تدریس یا روایت کردن را داشت، مدرس به خط خود در پشت کتابی به وی اجازه قرائت یا روایت را می داد. این اجازه در حکم دانشنامه های کنونی بود.

برخی از مدارس دارای کتابخانه، دارالشفاء و داروخانه نیز بودند.

این شیوه ها و روابط هنوز در برخی از مدارس علمیه مرسوم و جاری است.